

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد محمد تقی فیاض بخش

شرح حدیث معراج

۸ آبان ۹۱ - بخش اول

فصل ۱۳ - ادامه‌ی فراز ۸۱: یاد قلبی خداوند

## فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند، حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است ...

### فراز ۸۱: یاد قلبی خدا

«وَقُلُوبُهُمْ ذَاكِرَةٌ وَإِذَا كَتَبَ النَّاسُ مِنَ الْغَافِلِينَ كُنُبُوا مِنَ الذَّاكِرِينَ»

«و دل هاشان دائماً در ذکر و توجه است و آن گاه که نام مردم در زمره غافلان و بی‌خبران نوشته می‌شود، نام آن‌ها در گروه ذاکران و بیداردلان ثبت می‌شود.»

### مرور مطالب گذشته

در بحث حدیث معراج به این فراز رسیدیم که در صفات اهل آخرت فرمود ایشان صورت‌ها و قلبی رقیق دارند؛ حیایی فراوان دارند؛ سطحی‌نگری‌شان کم است؛ نفعشان برای دیگران زیاد است؛ تا به این جا که فرمود قلب‌های ذاکری دارند و هنگامی که نام دیگران در دیوان الهی جزو غافلین نوشته می‌شود نام ایشان در ذاکرین نوشته می‌شود. تأکید بر این مطلب خیلی قابل توجه است. نیازی به این تأکید، که نام آن‌ها در ذاکرین نوشته می‌شود

نمود چون مفهوم مخالف همان عبارت قلبی است. این اشاره به همان مطلب آیه‌ی شریفه قرآن دارد که «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى...» و کذلک نَجَزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ<sup>۱</sup> یعنی کسانی که از ذکر ما اعراض می‌کنند از کفار هستند؛ به عبارت دیگر گویی عبارت حدیث می‌فرماید که وقتی مردم از کفار نوشته می‌شوند ایشان از ذاکرین نوشته می‌شوند. این تأکید به خاطر اهتمام به مقام ذکر است.

اصل در ذکر، به معنای یاد الهی، ذکر قلبی است. ذکر لسانی و لفظی یکی از انواع ذکر است. به عبارت دیگر، ذکر لسانی اصلاً ذکر نیست و اصل، ذکر قلبی است که در جوارح مختلف به صورت‌های گوناگون ظاهر می‌شود. وظیفه‌ی زبان در ابراز ذکر قلبی همان است که می‌دانیم. به همین صورت سایر جوارح هم وظائفی دارند. اگر انسان ذکر قلبی داشته باشد ذاکر است و اگر نداشته باشد باید به صورت تصنعی خود را به ذکر وادارد. چگونه؟ با ذکر لسانی و اذکار سایر جوارح.

نکته‌ی بعدی این است که ذکر قلبی اختیاری نیست. باید انسان مقدماتی فراهم کند که خودبخود زبان قلب باز بشود. این که چه بکنیم تا قلب ذاکر شود مطلبی است که در این جلسه بحث خواهیم کرد.

### مراتب ذکر قلبی

نکته‌ی دیگری که از جلسه‌ی گذشته باقی ماند این است که ذکر قلبی مراتبی دارد که مراتب آن به مراتب انسان است. این از مسائل بسیار پیچیده است. در فرهنگ روایات ما، هم به آن دستور داده شده است و هم تصریح شده است، ولی در مورد آن توضیح داده نشده است. لذا در این جلسه مراتب ذکر قلبی را مطرح می‌کنیم.

### ذکر عرضی و ذکر طولی

وقتی به روایات مراجعه می‌کنیم دو مرتبه برای ذکر قلبی مشاهده می‌کنیم. یک مرتبه، ذکر عرضی است و یک مرتبه، ذکر طولی است. گستره‌ی ذکر عرضی به گستره‌ی جوارح ظاهری انسان است. در اشعار توحیدی هم داریم که مثلاً زبان و چشمم همراه با قلبم بود ولی مثلاً دستم همراه نبود. ذکر دست توجه و اطاعت پروردگار است. ذکر عرضی یعنی این که جوارح باید با قلب در مسیر ذکر قلبی هماهنگ باشند.

<sup>۱</sup> طه، ۱۲۴ تا ۱۲۷

به عنوان مثال در باب روزه که خودش چون از اعمال عبادی است از اذکار است، هم توصیه به روزه‌ی باطنی داریم و هم توصیه به روزه‌ی جوارح. از امام صادق علیه السلام روایت داریم که «إِذَا صُمْتَ فَلْيَصُمْ سَمْعَكَ وَبَصْرَكَ وَشَعْرَكَ وَجِلْدَكَ وَعَدَدَ أَشْيَاءَ غَيْرِ هَذَا»<sup>۲</sup> یعنی وقتی که روزه گرفتی باید همه‌ی جوارحت نیز روزه باشد. در کلام دیگری از پیغمبر اکرم از قول پروردگار نقل شده است که خداوند می‌فرماید: «مَنْ لَمْ تَصُمْ جَوَارِحَهُ عَنْ مَحَارِمِي فَلَا حَاجَةَ لِي فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ مِنْ أَجَلِي»<sup>۳</sup> کسی که روزه می‌گیرد و جوارحش روزه نیستند، نیازی نیست روزه بگیرد. من حاجتی به این ندارم که غذا و شرابش را به خاطر من رها کند. این نشان دهنده‌ی نقش مؤثر ذکر جوارح در عمل عبادی است.

مثال دیگری از نماز بگوئیم که ذکر اکبر است. در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»<sup>۴</sup> داریم که «الْخُشُوعُ غَضُّ الْبَصَرِ فِي الصَّلَاةِ»<sup>۵</sup>. یعنی ابتدایی‌ترین مرحله‌ی خشوع این است که چشمانش را فروگیرد. اشاره به این معنا دارد که به سجده‌گاه نگاه کند. مثال دیگر این که در باب سجده ذکر مستحب در سجده این است که «اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَ لَكَ أَسَلْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ سَجَدَ لَكَ وَجْهِي وَ سَمْعِي وَ بَصْرِي وَ شَعْرِي وَ بَشْرِي وَ مُجِّي وَ عَصْبِي وَ عِظَامِي»<sup>۶</sup> یعنی همه‌ی جوارح را می‌فرماید؛ تمام این جوارح سجده کرده‌اند. این به خوبی نشان می‌دهد که ذکر زمانی ذکر است که همه‌ی جوارح با زبان همراهی بکنند. اگر زبان با جنود رحمان همراهی بکند و سایر جوارح با جنود شیطان، فایده‌ای ندارد. روایت داریم که هر روز صبح همه‌ی جوارح زبان را قسم می‌دهند که ما را به جهنم وارد نکن؛ یعنی اگر زبان با سایر جوارح همراه باشد آن‌ها هم کار خوب انجام می‌دهند. عکس این مطلب هم صحیح است؛ یعنی اگر سایر جوارح با زبان همراه نباشند نیز زبان به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد.

<sup>۲</sup> کافی (الاسلامیه)، ج ۴، ص ۸۷

<sup>۳</sup> میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۱۱۰۸

<sup>۴</sup> مؤمنون، ۲

<sup>۵</sup> مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۰۳

<sup>۶</sup> الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۳

بنابراین در باب ذکر قلبی مراتبی داریم، که اولین مرتبه‌ی آن گستره‌ی ذکر در جوارح است؛ یعنی جوارح باید با قلب هماهنگ باشند.

## معنای قلب

بحث اصلی این است که مراد از قلب چیست. وقتی می‌گوییم اگر قلب انسان ذاکر بود آنگاه شخص، ذاکر حقیقی است، مراد از این قلب چیست؟

## بحث لغوی

این اصطلاح هم در قرآن و هم در روایات به کار رفت. از اصطلاحات متشابه قرآنی هم هست. مثلاً در قرآن خداوند هم از قلب اسم آورد که «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»<sup>۷</sup>؛ هم طبق نظر مفسرین، عیناً همین معنا را با استفاده از واژه‌ی «صدر» بکار برد که «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»<sup>۸</sup>. صدر به معنای قفسه‌ی مادی سینه مراد نیست؛ می‌گویند مراد قلب است. اما صدر با قلب تفاوت دارد. واژه‌ی دیگر فؤاد است که آن را هم ترجمه به قلب می‌کنند در حالی که فؤاد مرتبه‌ی بالاتری از قلب است. روح را هم در قرآن به قلب ترجمه می‌کنند. انسان متحیر می‌ماند که ذکر قلبی به کدام معنا است؟ ذکر قلبی به معنای ذکر روح است؟ ذکر فؤاد است؟ ذکر صدر است؟ کدام یک از این معانی مراد است؟

در کتب لغت قلب به هیچ کدام از این معانی وارد نشده است. قلب در اصل در کتب لغت به معنای ذات معنا شده است. قلب الشیء به ذات الشیء ترجمه شده است. پس در مورد انسان، قلب یعنی آن گوهر انسانی که بدون آن انسان انسان نخواهد بود ولو این که ظاهر انسانی داشته باشد. این نکته بسیار مهم است.

پس «فی قلوبهم مرض»<sup>۹</sup> یعنی این‌ها انسان‌هایی هستند که جوهره‌ی انسانی‌شان آلوده شد و دیگر انسان سالمی نیستند.

<sup>۷</sup> اعراف، ۱۷۹

<sup>۸</sup> انعام، ۱۲۵

<sup>۹</sup> بقره، ۱۰

## مراتب ذکر قلبی به مراتب انسان است

با این مقدمه ذکر قلبی به چه معنا است؟ جواب این است که می‌گویند به مراتب ذات انسانی، مراتب ذکر قلبی هم داریم. در کتب عرفانی مختلف، مراتب مختلفی برای انسان ذکر شده است. از سه تا صد مرحله داریم. مثلاً ابن عربی پنج مرحله گفته است. تا امثال خواجه عبدالله انصاری که صد مرحله را مطرح می‌کنند. که همه هم یک حرف می‌زنند. پیدا است که مراتب باطنی انسان تا عالی‌ترین مراتب باید با ظاهر انسان هماهنگ باشد. در این رابطه بحث را در قرآن پیگیری می‌کنیم.

## مراتب انسان در فرهنگ قرآن: ملک و ملکوت

در فرهنگ قرآن می‌بینیم خداوند مراتب انسان را به مراتب عالم تطبیق می‌کند به این معنا که چون انسان، عالم صغیر است به تناسب مراتب عالم، انسان مراتب ظاهر و باطن دارد. عالم چند مرحله دارد؟ در قرآن دو مرتبه را بیان فرمود یکی مرتبه‌ی عالم مُلک و دیگری مرتبه‌ی عالم ملکوت. یا در تعبیر دیگر مرتبه‌ی عالم خلق و امر. پس در بدو امر ما هم می‌گوییم انسان هم دو مرتبه دارد: عالم مُلک که همان عالم بدن است و عالم ملکوت که با عالم باطن تطبیق دارد.

## شواهد قرآنی

شاهد قرآنی آن آیه‌ی شریفه‌ی هفتم سوره‌ی مبارکه‌ی روم است:

۱. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»<sup>۱۰</sup>

مفهومش این است که کفار، ظاهری از حیات همین دنیا را می‌بینند و مفهوم مخالفش این است که مؤمن، باطنی از حیات همین دنیا را می‌داند. در ابتدای آیه بحث از آخرت نیست. به عبارت دیگر فرق بین مؤمن و کافر این است که کافر فقط ظاهری از حیات دنیا را می‌داند و مؤمن ظاهر و باطنی از حیات دنیا را می‌داند. در ادامه می‌فرماید که کفار از آخرت غافل‌اند؛ اشاره به این دارد که مؤمنین از آخرت غافل نیستند، در حالی که صحبت از عالم آخرت نبود؛ صحبت از دنیا بود. بنابراین باطن عالم دنیا همان آخرت است که کفار از آن غافلند. پیدا است که باطن عالم دنیا

<sup>۱۰</sup> روم، ۷

همان عالم آخرت است. این شاهدی است بر این که انسان یک باطنی دارد که با عالم ملکوت هماهنگ است چرا که خداوند باطن عالم دنیا را فرمود ملکوت.

۲. «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»<sup>۱۱</sup>

شاهد دیگر آیه‌ی شریفه‌ای است که اشاره می‌کند به ماجرای حضرت ابراهیم علیه السلام که می‌خواست از علم الیقین به عین الیقین وارد شود. به عبارت دیگر ایشان در عالم ملک، به براهین عقلی، ایمان کامل داشت ولی می‌خواست ایمانش به حد عین الیقین برسد. می‌فرماید حضرت ابراهیم از مرتبه‌ی علم به عین الیقین وارد شد. یعنی مرتبه‌ی ملک خودش را که به عین الیقین می‌دید، همان عالم ملک تبدیل شد به ملکوت در درون خودش و لذا درون خودش را که منطبق بود با ملکوت عالم به عین الیقین دید. پس انکشافات در درون حاصل می‌شود نه در بیرون. عالم ملکوت که عالم معنویت است با چشم قابل رؤیت نیست. پیدا است مراتب درون خودش که قبلاً در حجاب بود اکنون برایش ظاهر شده است.

شاهد دیگر آیه‌ی شریفه‌ی ۳۰ و ۳۱ از سوره‌ی مبارکه‌ی نجم است:

۳. «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا؛ ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ

سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى»<sup>۱۲</sup>

دقیقاً در بحث ذکر مطرح می‌شود و دستوری عملی برای ما هم هست. می‌فرماید ای پیغمبر با کسانی که از ذکر ما غافلند زیاد هم‌نشینی نداشته باش چون چشم دلت را کور می‌کند. «أَعْرَضَ عَنْ» یعنی پشت کن. «عرض له» یعنی به سمت چیزی رفت ولی «عرض عن» یعنی به آن پشت کرد. «تولی له» نیز یعنی میل کرد به سمت چیزی و «تولی عنه» یعنی به آن پشت کرد. می‌فرماید از هر کسی که از ذکر ما روی‌گردان است روی‌گردان باش. نه تنها با او انس نداشته باش بلکه به او پشت کن و ارتباطت را با او قطع کن. همه‌ی زندگی‌اش در این است که چه بخورم، چه بپوشم و امثال این. در ادامه می‌فرماید که سطح شعور این‌ها در همین حد است و اگر با این‌ها نشست و برخاست

<sup>۱۱</sup> انعام، ۷۵

<sup>۱۲</sup> نجم، ۳۰ و ۳۱

کنی مثل آن‌ها می‌شوی؛ سطح فکرت در همان حد می‌ماند. در مثنوی داستانی هست که کسی تعدادی تخم مرغ را زیر مرغی گذاشت که جوجه بشوند. لای آن‌ها یک تخم عقاب هم بود. جوجه عقاب هم در آمد و در بین جوجه مرغ‌ها زندگی کرد و لذا ادای آن‌ها را هم در می‌آورد. تا کم‌کم بزرگ شد و عقابی بالغ شد. عقاب بود ولی ادای مرغ‌ها را در می‌آورد. مثل همان‌ها در خاک بازی می‌کرد و کرم می‌خورد. گاهی می‌دید که در آسمان در ارتفاعی بالا یک عقاب دارد پرواز می‌کند. از مرغ مادر می‌پرسید که این چیست؟ مادر می‌گفت که تو اصلاً به آن‌ها نگاه هم نکن. آن‌ها عقاب هستند. آن‌ها مثل ما نیستند که کرم بخورند؛ خانه‌شان در قله‌ی کوه‌ها است و غذایش گوشت تازه است که در آسمان صید می‌کنند. زیبایی حرف این جا است که این عقاب، عمری آرزو داشت که عقاب باشد ولی چون با مرغ‌ها زندگی کرده بود همان طور مثل مرغ‌ها زندگی کرد و مرد. «ذره‌م یا کلاوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف يعلمون»<sup>۱۳</sup> پیغمبر خیلی جوش نزن؛ بگذار بازی کنند؛ خوض کنند در دنیا؛ بگذار با آرزوهای پوچشان سرگرم باشند، یک روزی خواهند فهمید که این حرف‌ها حساب داشت. مفهوم مخالف آیه‌ی شریفه‌ی «ذلک مبلغهم من العلم» این است که انسان مبالغ عمیقی از علم در مقابل اراده‌ی حیات دنیا می‌تواند داشته باشد. اگر همه‌ی مبلغ انسان در حد حیات دنیا بود که معنا نداشت این طور بفرماید. خداوند از باب طرد و تحقیر کفار می‌فرماید که تو این کفار را که سطح فکرشان در همین حد است رها کن و بیا با عقاب‌ها زندگی کن.

شاهد عمده‌ای که می‌خواهیم به آن اشاره کنیم شاهده‌ی است که خیلی در قرآن به کار رفته است ولی باید با این عینک نگاه کنید که آن را ببینید. این عینک در مسائل معنوی خیلی به شما کمک خواهد کرد. این عینک چیست؟ در آیاتی که خواندیم این فرهنگ را می‌بینیم که رابطه‌ی بین دنیا و آخرت رابطه‌ی بین ظاهر و باطن یک حقیقت است. این معنا که دنیا را دنیا گفتند چون زماناً به ما نزدیک است خیلی اشتباه و دور از واقعیت است. روایت داریم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمایند از ما نیست یا در روایتی دیگر شاید لعنت هم می‌کنند کسی را که اعتقاد دارد بهشت و دوزخ الآن وجود ندارد و بعداً خلق خواهد شد. «وان جهنم لمحیطة بالكافین»<sup>۱۴</sup> همین الان جهنم را محیط

---

<sup>۱۳</sup> حجر، ۳

<sup>۱۴</sup> توبه، ۴۹

برکافرین می‌داند. یا آیه‌ی شریفه‌ی «إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا»<sup>۱۵</sup>. «لَدینا» با «عندنا»، به لحاظ ادبی تفاوت دارد. «عند» زمانی به کار می‌رود که ممکن است چیزی مال کسی باشد ولی پهلویش نباشد. اگر بگوییم «عندی درهم» می‌تواند این طور معنا دهد که من در بانک درهمی دارم ولی الآن پیش خودم نیست. پس عند زمانی به کار می‌رود که انسان مالک باشد ولی الآن نزدش نباشد. ولی «لدی» زمانی به کار می‌رود که انسان چیزی را داشته باشد و الآن همراهش باشد. لذا «لدی مال» یعنی همین الآن در جیب بنده هست. آیه‌ی شریفه نفرمود ان عندنا انکالا و جحیم، بلکه فرمود «ان لدینا انکالا و جحیم» یعنی همین الآن برای کفار دهان بند و غذای داغصه و جهنم پر آتش حاضر و آماده است. این بهترین شاهد است بر این که جهنم و بهشت همین الان وجود دارد.

روایت زیدبن حارثه هم در این خصوص معروف است که تکرار نمی‌کنیم. همچنین آیه‌ی شریفه‌ی «کلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم»<sup>۱۶</sup> مربوط به همین دنیا است و الا در قیامت که همه می‌بینند.

نتیجه این که اگر در فرهنگ قرآن پذیرفتیم که دنیا و آخرت پشت و روی یک سکه هستند یک نکته‌ی مهم در می‌آید. یک نکته‌ی اخلاقی و اعتقادی عمیق درمی‌آید و آن این که تمام آیات و روایاتی که احکام، مراتب و وضعیت قیامت را برای ما ترسیم می‌کند در حقیقت چهره‌ی دنیوی گناه یا صواب را ترسیم می‌کند.

آیه‌ی شریفه‌ی «الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا»<sup>۱۷</sup>، یک مثال است. این فقط در باب مال یتیم نیست. یک مصداق است که کسی که مال یتیم می‌خورد همین الآن دارد در شکمش آتش به وجود می‌آورد. یعنی گناهان دیگری هم هستند که با انجام آن‌ها همین الآن داری در درکات جهنم فرومی‌روی. بنابراین تمام احکام قیامت عیناً در همین دنیا قابل صدق است.

<sup>۱۵</sup> مزمل، ۱۲ و ۱۳

<sup>۱۶</sup> تکوین، ۵ و ۶

<sup>۱۷</sup> نساء، ۱۰



مثال این مطلب، که دنیا و آخرت در واقع ظاهر و باطن یک حقیقت هستند، آیه‌ی شریفه‌ی ۴۲ از سوره‌ی مبارکه‌ی قلم است که می‌فرماید:

۴. «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ»<sup>۱۸</sup>

در روز قیامت عده‌ای دعوت می‌شوند که بیایید سجده کنید. این‌ها سجده نمی‌کنند ولی این نیست که نخواهند بلکه نمی‌توانند سجده کنند. این‌ها کسانی بودند که در دنیا از ذکر اعراض می‌کردند و لذا در قیامت که باید واقعاً آن ذکر را ابراز کنند نمی‌توانند. «لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد»<sup>۱۹</sup>. عیناً دنیا در آخرت تکرار می‌شود. «و من اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكا»<sup>۲۰</sup> معشیت ضنک، پول نداشتن نیست. ضنک در فکرش و روحش ایجاد می‌شود. ضنک یعنی تاریکی، کدری، تنگی و در هم فرورفتن. ضنک به معنای فقیر بودن نیست. خیلی از فقرا هستند که دل گشاده و چهره‌ی نورانی دارند. ضنک یک حقیقتی است که در دنیا می‌شود زندگی بی‌روح و کدر. مثلاً با همسرش که می‌نشیند خوشحال نیستند؛ اگر هم بخندند یک خنده‌ی ظاهری است نه این که روح واقعاً خوشحال باشد.

«یکشف عن ساق» کنایه است از روزی که مسائل به صورت جدی مطرح می‌شوند. خداوند در دنیا به صورت جدی برخورد نمی‌کند. در میان عرب این اصطلاح شد، مثل اصطلاح فارسی که آستین بالا زدن کنایه از آماده شدن برای جدی وارد کار شدن است، در عرب بالا زدن پوشش ساق پا نشانه‌ی این است. می‌فرماید آن روز، روزی است که ما جدی وارد قضیه می‌شویم؛ گریه و توبه و انابه و این‌ها فایده‌ای نخواهد داشت. در آن روز دعوت به سجده می‌شوند، همه هم می‌خواهند سجده کنند ولی نمی‌توانند. قلب در دنیا سجده نکرده است لذا در آخرت نمی‌تواند سجده کند.

<sup>۱۸</sup> قلم، ۴۲

<sup>۱۹</sup> ق، ۲۲

<sup>۲۰</sup> طه، ۱۲۴

## جمع بندی

پس معلوم می‌شود که مراتب ذکر قلبی به مراتب انسان است. مراتب انسان نیز به مراتب عالم است. مراتب عالم حداقلش در فرهنگ قرآن عبارت است از دنیا و آخرت. بنابراین ذکر در آخرت زمانی ظاهر می‌شود که لا اقل اولین مرتبه‌ی قلبی انسان که ملکوت انسان باشد ذاکر باشد. اگر ذاکر باشد فهو و اگر نباشد فلا یستطیعون. «اقرأ و ارق» یعنی ذکر بگو و بالا بیا. ممکن است بخواهد بخواند ولی نمی‌شود چون ذکر او در دنیا قلبی نبوده است. لذا اگر کسی حافظ قرآن هم باشد اگر قلبش ذاکر به آن نباشد، اصلاً آن را فراموش می‌کنند.

دعای شب مبعث رسول اکرم صلی الله علیه و آله، شاهد خوبی است بر این که ما مراتب مختلفی در عبادت داریم. اسرار عبادت در همین است که به همان میزان که از مراتب انسان در عبادت حاضر باشد آن عبادت در آن مرتبه انجام شده است. ممکن است ظاهر انسان نماز خوانده باشد ولی ملکوت انسان نماز نخوانده است. این روایت را عایشه نقل می‌کند که حضرت در شب مبعث در سجده این را می‌خواندند:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَ عَائِشَةَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَامَ يَتَنَفَّلُ فَاسْتَيْقَظَتْ عَائِشَةُ فَضَرَبَتْ بِيَدِهَا فَلَمْ تَجِدْهُ فَظَنَّتْ أَنَّهُ قَدْ قَامَ إِلَى جَارِئَتِهَا فَقَامَتْ تَطُوفُ عَلَيْهِ فَوَطِئَتْ عُنُقَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ سَاجِدٌ بَاكِ يَقُولُ «سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ خَيَالِي وَ آمَنَ بِكَ فُوَادِي»<sup>۲۱</sup>

خدایا سواد من برای تو سجده کرد. سواد یعنی بدن مادی که تاریک و سیاه است. و عالم خیال من که عالم ملکوت من هست نیز سجده کرد. فواد، یعنی باطن باطن قلبم، نیز به تو ایمان آورد.

<sup>۲۱</sup> کافی (الاسلامیه)، ج ۳، ص ۳۲۴